

امکان‌سنجی نقش فلسفه تحلیلی زبان در رفع کج‌فهمی‌ها، نسبت به سوء‌مصرف مواد مخدر

فتان دهقانی^۱

محمد رعایت جهرمی^۲

چکیده

رویکرد نوشتار، بر این محور است که فلسفه تحلیلی زبان، واجد ظرفیت‌هایی در تغییر رویکرد نسبت به سوء‌مصرف مواد مخدر است، در نتیجه این پرسش‌ها مطرح خواهد شد که با بررسی ظرفیت‌های مختلف فلسفه تحلیلی، چگونه در دام کژتابی زبان در این حوزه نیافتیم؟ و آیا می‌توانیم اقدامی در جهت رفع سوء تفاهات زبانی صورت بدهیم و با کسب معرفت مفهومی/زبانی نسبت به اعتیاد، قدمی در جهت برطرف کردن این معضل برداریم؟ و آیا موفقیت در یک حوزه علمی، منوط به شناخت فلسفی/زبانی است؟ لذا این پژوهش، تلاشی است در جهت امکان‌سنجی و معرفی ظرفیت‌های فلسفه تحلیلی در ارتباط با موضوع سوء‌مصرف مواد مخدر و ارائه راهکار، تا با استخدام واژه‌شناسی تخصصی، قدمی مؤثر در جهت تغییر نگرش نسبت به فهم موضوع برداشته شود. بنابراین، تلاش می‌شود تا نقطه تلاقی فلسفه تحلیلی و معضل سوء‌مصرف مواد مخدر، در چهار حوزه مورد بررسی قرار گیرد: ۱- تجزیه ساختار پنهان زبان و رفع ابهامات ناشی از زبان طبیعی. ۲- ارتباط بین معنا و کاربرد. ۳- معرفت زبان و ساحت کنش‌های اجتماعی. ۴- ارتباط بین حقیقت و کاربرد.

کلید واژه‌ها: تحلیل فلسفی، کج‌فهمی‌های زبانی، اعتیاد، معنا، کاربرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره). fattan@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین (نویسنده مسئول).

raayatjahromi@hum.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله؛ ۱۴۰۲/۱۲/۸ تاریخ پذیرش مقاله؛ ۱۴۰۳/۴/۱

مقدمه

امروزه در جهان، درمان اعتیاد به معضلی بزرگ و غیرقابل حل تبدیل شده است. هیچ رشته تخصصی در رابطه با این بیماری و درمان آن وجود ندارد. حتی جهان پزشکی با کلی‌گویی مبهمی به اعتیاد اشاره دارد، تا بدانجا که اعلام کرده‌اند که **اعتیاد درمان ندارد!** البته اعتیاد را به عنوان نوعی بیماری پذیرفته‌اند، اما هرگز نتوانسته‌اند با مواجهه فلسفی از رهگذر زبان، ماهیت آن را مشخص کنند. زیرا صورت حقیقی مسئله، به دلیل سوءبرداشت‌هایی که از طریق کج‌فهمی‌های گفتاری و زبانی در بین اقشار مختلف جامعه و متخصصین بوجود آمده، از چشم‌ها پنهان مانده است (دژاکام، ۱۳۹۷: ۱۸۳). برداشت‌های مرتبط با واژگان کلیدی حوزه سوءمصرف مواد مخدر نیازمند بازنگری است، لذا با توجه به دستاوردهای جدیدی که در این حوزه بوجود آمده و بحث‌هایی که در زمینه فلسفه تحلیلی مطرح شده، امکان سنجی این مسئله، یعنی رفع کج‌فهمی‌های زبانی اهمیت دارد. در این تحقیق، فرض بر این است که فلسفه تحلیلی زبان و مفاهیم و کارکردهای زبانی، واجد ظرفیت‌هایی در بازتعریف و تغییر رویکرد نسبت به معضل سوءمصرف مواد مخدر در جهان است. در نتیجه این پرسش‌ها مطرح خواهد شد که با بررسی و تحلیل ظرفیت‌های مختلف فلسفه تحلیلی، چگونه می‌توانیم در دام کژتابی زبان در این حوزه نیافتیم؟ و آیا در جهت رفع سوءتفاهمات زبانی، قادر به اقدامی هستیم یا خیر؟ آیا با نیل به معرفت مفهومی/زبانی نسبت به اعتیاد، می‌توانیم قدمی در جهت برطرف کردن این معضل برداریم؟ و اینکه چگونه موفقیت در یک حوزه علمی در مفهوم تجربی، منوط به پیش‌فهم‌های فلسفی/زبانی در قالب نگاه بینارشته‌ای است؟ لازم است برای آگاهی بیشتر، در ابتدا چند اصطلاح متداول در ارتباط با سوءمصرف مواد مخدر تبیین شود.

۱. تبیین اصطلاحات متداول در حوزه مواد مخدر و سوءمصرف

۱-۱. مواد مخدر

«هر ماده‌ای که بتواند انسان را از حالت تعادل طبیعی خارج نماید، ماده‌ی مخدر محسوب

۵۱ مکان نخی نقش فلنف تحلیلی زبان در فرنج نمی؛

می‌شود، که می‌توانند از سدّ خونی مغز عبور نموده، جایگزین مخدرهای طبیعی بدن گردند و در سیستم ایکس اختلال ایجاد نمایند.» (دژاکام، ۱۳۹۷: ۷۳).

۱-۲. مصرف‌کننده (معتاد)

«چنانچه شخص سالمی، حداقل ۱۱ ماه به طور پیوسته از مواد مخدر استفاده نماید؛ تبدیل به مصرف‌کننده مواد (بیمار اعتیاد) می‌شود که در چنین شرایطی با قطع مصرف مواد، تمامی علائم سندرم محرومیت^۱ در او ظاهر و شخص از تعادل جسمی و روانی خارج می‌گردد.» (همان، ۷۳).

۱-۳. اعتیاد

«اعتیاد بیماری و خیم مزمن و جدی روان‌پریشی است. یک ویژگی رفتاری پیچیده چندعاملی با مسائل روانی، اجتماعی و عصبی است.» (Dezhakam et al, 2023: 2).
«اعتیاد یک مفهوم عام است و در سه قسمت جسم، روان و جهان بینی جایگزینی اتفاق می‌افتد. مواد مخدر بیرونی در بخش فیزیولوژی، جایگزین مواد مخدر طبیعی بدن می‌گردد؛ همچنین روان، مریض شده و افکار پوچ و افیونی، جایگزین نگرش سالم فرد می‌شود.» (دژاکام، ۱۳۹۷: ۱۷۴).

۱-۴. مسمومیت مزمن مواد مخدر

«یک ماده مخدر برای مصرف‌کننده آن حکم سم ندارد، چرا که عدم مصرف آن، باعث برهم خوردن تعادل فیزیولوژیک فرد می‌شود. وقتی کسی را مار می‌گزرد، چون سم مار کشنده است، بلافاصله آن را از جریان خون خارج می‌کنند و این عمل «سم‌زدایی» نامیده می‌شود. وقتی از اسم قراردادی و عامیانه «هرویین»^۲ یاد می‌شود، به اسم علمی این ماده «دی استیل مرفین» کمتر توجه می‌شود، چرا که هر روز از مرفین در امور پزشکی به عنوان یک داروی موثر استفاده می‌گردد. «تریاک» مجموعه داروهای مرفین، کدئین، نارکوتین، نارسئین و پاپاورین است و ترکیبی فوق‌العاده قوی از انواع داروهای مسکن، آرام‌بخش، دوپینگ، عادت‌آور است که در پزشکی کاربرد بسیار دارند. در «حشیش و گرس» هم ماده‌ای وجود دارد به نام THC که در گذشته در پزشکی مصرف ویژه‌ای

۱. خماری.

۲. از یک کیلو مرفین، ۹۰۰ گرم هرویین ساخته می‌شود.

داشت. توجه به اسم علمی مواد، مسئله را به راحتی حل خواهد کرد و همان روشی که برای قطع سایر داروها در بیمارستان اتخاذ می‌شود، برای مواد مخدر هم اعمال خواهد گردید. اگر پزشکان بخواهند مرفین مصرفی بیماری را در بیمارستان قطع کنند، مرفین او را **تپیپر** (Taper) می‌کنند. به دیگر سخن؛ اگر مرفین، دی‌استیل مرفین، کدئین، نارکوتین، نارسین و پاپاورین در جهان پزشکی، سم تلقی می‌گردد؛ بنابراین، می‌توان هروئین و تریاک را هم سم تلقی نمود، در این صورت این سموم را باید از جهان پزشکی خارج کرد! چون داروهائی مثل شربت‌های سینه و یا قرص‌هایی که حاوی کدئین و یا مرفین هستند و سایر مشتقات تریاک که در جهان پزشکی کاربردهای مفید و موثری دارند، سم‌هایی هستند که ما دانسته به خورد انسانها می‌دهیم! (همان، ۸۴-۸۱) «وقتی عنوان «**سم**»^۲ به میان می‌آید، غالباً به دنبال سم‌زدایی می‌روند. در حالی که مواد مخدر اصلاً سم نیست و سم بودن امری نسبی است.» (همان، ۷۴).

۲. ظرفیت‌های فلسفه تحلیلی زبان در ارتباط با سوءمصرف مواد مخدر

فلسفه تحلیلی (Analytic Philosophy)، اصطلاحی فراتر از پوشش طیف متنوعی از گرایش‌های فلسفی و یا یک سنت یا مجموعه‌ای از گزاره‌های پذیرفته شده است. فلسفه تحلیلی بطور کلی یک رهیافت یا یک شیوه در فلسفیدن است، یعنی تأکید بر تحلیل، دقت و استدلال که تحت سیطره مسئله شناخت است، با تصویری علمی یا طبیعت‌باورانه که به مسأله حکمت کمتر پرداخته می‌شود. تحلیل، آن‌گونه که توسط راسل و مور انجام گرفت، به خودی خود به زبان مربوط نبود، بلکه به «مفاهیم و گزاره‌ها» مرتبط می‌گردید. در نظر آنها، تحلیل، قلمرو فلسفه را تمام نمی‌کند، اما ابزاری حیاتی برای آشکار ساختن شکل منطقی واقعیت، فراهم می‌سازد (Harris, 2021: 81).

«در نوشته‌های دیوید هیوم به روشنی رگه‌های تحلیل وجود دارد و نمونه آن تشریح او از مفهوم علیت است. به قول جین آیر؛ «تأثیر تعریف جملات وصفی، مانند تمام تعریف‌های صحیح، این است که فهم ما را از معنی جملات افزایش می‌دهد و این سودی است که گوینده چنین تعریفی نه تنها به دیگران می‌رساند، بلکه خود نیز از آن سود می‌برد.» (آیر، ۱۳۹۸: ۵۵).

۱. کاهش تدریجی دارو

۲. هرگونه ماده خارجی (به صورت گاز، مایع، جامد) از هر طریق وارد جسم گردد و جسم را از تعادل طبیعی خارج نماید و به سمت مرگ سوق دهد، سم تلقی می‌گردد.

۵۳ امکان نجی نقش فلسفه تحلیلی زبان در رفع کج نمایی؛

«تحلیل» همیشه جزء لاینفک کار فلسفی بوده و سنتی است تاریخی و تبار آن به یونانیان باستان می‌رسد. مثلاً سقراط در جمهوری می‌کوشد با روش دیالکتیکی، معنای معمولی مفهوم «عدالت» را به چنگ آورد. روش او ارائه تعریف‌هایی پیشنهادی و مثالهای ناقص بود. جی.ئی. مور، در کتاب اصول اخلاق بر آن است که بسیاری از دشواریها در اخلاق و در واقع در فلسفه به طور کلی، از تلاش برای پاسخ گفتن به پرسشها است، بدون آن که ابتدا کشف شود دقیقاً به چه پرسشی قرار است جواب داده شود. پس پرسشها نیاز به «تحلیل» دارند تا از هم باز شوند و دانسته شود معنای آنها چیست (استرول، ۱۳۹۹: ۹-۸).

فلسفه تحلیلی به عنوان یک مکتب فلسفی شامل ظرفیت‌هایی در حوزه‌های مختلف علوم طبیعی، ریاضیات، استفاده متداول از منطق صوری و تجزیه مفهومی است و بر وضوح و دقت در استدلال تاکید دارد. در چارچوب فلسفه تحلیلی، زبان قلمرویی است که تفکر در آن رخ می‌دهد. اما مسئله اصلی این است که چگونه می‌توان به بهترین نحو این قلمرو را درک و توصیف کرد.

۲-۱. تجزیه ساختار پنهان زبان و رفع ابهامات ناشی از زبان طبیعی

جی.ئی. مور به آشکارسازی ساختار نظری که در پس واژگان و عبارات پنهان هستند اعتقاد داشت و وایزمن (Friedrich Waismann) در آخرین شماره نشریه شناخت چنین نوشته است: «تحلیل به معنای تجزیه کردن، به معنای جدا کردن اجزا است.» (پایا، ۱۳۸۲: ۷۵).

«تحلیل منطقی» به معنای جداسازی و تجزیه اندیشه، به نهایی‌ترین عناصر منطقی آن است. همان‌طور که فیزیکدان پرتو نور را به وسیله یک منشور تجزیه می‌کند و شیمی‌دان یک ماده شیمیایی را تجزیه می‌کند، فیلسوف نیز کم و بیش به همین شیوه عمل می‌کند؛ وظیفه او آشکار ساختن ساختار اندیشه و برملا کردن هیأت منطقی است. (همان) ویتگنشتاین متاخر نیز معتقد است که «برخی از اعمال و فعالیت‌های ما به تفسیر نیاز دارند؛ مثلاً در بند ۳۴ پژوهش‌های فلسفی، تفسیر را با کاربرد در ارتباط دانسته و معتقد است: «تفسیر عبارت است از اینکه چگونه شنونده واژه را به کار می‌برد.» یا در بند ۱۹۸ از ترابط تفسیر و عرف سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که تفسیر مانند دیگر شکل‌های رفتار،

نشانه‌های مشخصی دارد.

«تفسیر وقتی رخ می‌دهد که احساسی از تردید وجود داشته باشد. تفسیر برای برون‌رفت از تردید رخ می‌دهد.» (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۲۳).

جی.ئی. مور شیوه خاصی برای تحلیل معنای «خاصه‌ها» (Properties)، مفاهیم و عبارات داشت که به کمک آن در برخورد با این هستومندهای متفاوت، که می‌توان آنها را به طور کلی با متغیر X نمایش داد، می‌کوشید مشخص سازد که: الف- اجزاء تشکیل‌دهنده معنای X چه هستند. ب- آنچه به همراه معنای X در ذهن شخص به وجود می‌آید چیست (به عنوان مثال آیا مفهوم بسیط و غیرقابل تجزیه است یا تجزیه پذیر). ج- چگونه یک مفهوم به مفاهیم دیگر مرتبط می‌شود.

روش تحلیل مور ناظر به تحلیل زبان نبود بلکه وی به تحلیل آنچه به وسیله عبارات زبانی مشخص می‌شد توجه داشت. مور به عوض واژه «تحلیل» از واژه «تعریف» استفاده می‌کرد، اما تأکید داشت که غرضش تعریفی است که ماهیت واقعی شیء یا مفهومی را بیان می‌کند که به وسیله یک کلمه بدان «اشاره» (Denote) می‌شود، و اینکه صرفاً بگوید که معنای کلمه مورد استفاده چیست. مور بر مبنای پیش‌فرضهای فلسفی خود، در پی آن بود که غرض فلسفی خود را با استفاده از عبارات زبانی توصیف کند. او نشان می‌داد که آیا یک عبارت، نتیجه عبارت دیگر است، یا پیش‌فرض آن است، یا نقیض آن. به این ترتیب روش مورد استفاده مور را می‌توان با عنوان «تحلیل مفهومی» (Conceptual Analysis) یاد کرد. آنچه تحلیل می‌گردید، ساختاری بود که در پس کلمات و واژگان مخفی بود و بدان معنا می‌بخشید. برملا کردن چیزی که در غیر این صورت مخفی می‌ماند (پایا، ۱۳۸۲: ۴۲-۴۱). با وجود این بیشتر مفسران با مور هم‌رای هستند که نمی‌توان ارزیابی از هیچ برنهادی داشت مگر آن که اجزای متشکله‌اش فهمیده شده باشند (استرول، ۱۳۹۹: ۱۲).

ویتگنشتاین متقدم، در کتاب رساله منطقی-فلسفی^۱، به صورت غیرمستقیم، ادعا کرد که ساختار زبان، آشکارکننده ساختار جهان است. هر جمله معناداری قابل تجزیه به اجزای اتمی است که اجزای اصلی واقعیت را معین می‌کنند. این دیدگاه تأثیر قابل توجهی در

۵۵ امکان نخبی نقش فلسفه تحلیلی زبان در رفع کج نمایی

«حلقه وین» و «پوزیتیویسم منطقی» داشت. کارنپ و آیر، هر دو معتقد بودند که وظیفه فلسفه کشف حقایق متافیزیکی گریزان نیست، بلکه ارائه تجزیه و تحلیل جملات علمی است (AUDI, 1999: 26).

به باور او «نتیجه فلسفه تعدادی (گزاره فلسفی) نیست بلکه روشن ساختن گزاره‌هاست». او همچنین می‌گوید: «فلسفه باید اندیشه‌ها را روشن و با قطعیت تحدید کند، اندیشه‌هایی که در غیر این صورت کدر و مبهم می‌بودند.» (استرول، ۱۳۹۹: ۸۶).

عده‌ای نیز تحت تأثیر ویتگنشتاین متاخر، به آنچه که «فلسفه زبان معمولی» (Natural Language) نامیده شد، توجه کرده و بر نقش کلمات در زندگی افراد عادی تمرکز کردند، به این امید که از این طریق، از درهم ریختگی‌های فلسفی دیرینه فرار کنند. آنها فکر می‌کردند که ابهامات زبانی، ناشی از زبان طبیعی است که گمراه کننده است و این اعتقاد وجود دارد که فلسفه به نوعی با علم پیوسته است (AUDI, 1999: 26).

ویتگنشتاین به فیلسوفان توصیه می‌کرد «فکر نکنید، نگاه کنید!» یعنی مقوله‌های مفهومی خود را گسترش بخشید، ببینید واژه‌ها در جریان زندگی چگونه عمل می‌کنند (استرول، ۱۳۹۹: ۲۰۹).

«او همچنین معتقد بود که ابهاماتی که در زبان عادی وجود دارد موجب کج فهمی است و بنابراین، وظیفه فیلسوف آن است که این ابهامات را برطرف سازد. از نظر او مسائل اصیل فلسفی وجود ندارند و آنچه به این عنوان مطرح می‌شود، نوعی معماست که به دلیل کج تابی زبان پدید آمده و وظیفه فیلسوف رفع کج تابی و حل معماست و فلسفه به این اعتبار، فعالیتی مداوم کننده و درمان بخش به شمار می‌آید.» (پایا، ۱۳۸۲: ۳۹).

«باید به تبیین درستی از معنای کلمات نائل شویم تا آنها را بفهمیم. یا در جایی دیگر فهم قضایای کلی یا همان مرکب را به فهم قضایای بسیط یا بنیادین، منوط می‌دانست.» (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۹۶).

ویتگنشتاین متاخر اذعان داشت که سرگردانی‌های فلسفی ناشی از این است که مردم از شیوه‌های عادی گفتار سوءاستفاده می‌کنند و قاعده‌ای را که در حوزه خودش کاملاً درست است، در حوزه دیگری بکار می‌برند و گیج می‌شوند. برای این که گره از معما باز کنید، باید به آن‌ها بگویید که از این زبان عادی به شیوه غلط استفاده می‌کنند. یکی از

۵۶ «وصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۳»

سخنان او این است که؛ «فلسفه یعنی نبرد با افسون‌زدگی هوش ما از طریق زبان، یا مطابق کلام دیگرش که از همه سخنانش بیشتر نقل می‌شود، مگس را از شیشه مگس‌گیر راه‌گیر نشان دادن.» (مهتا، ۱۳۶۹: ۴۰).

او می‌گوید: «مشکلات فلسفی زمانی بوجود می‌آیند که زبان به تعطیلات می‌رود.» (Wittgenstein, 1958: §38).

مایکل دامت (Michael Dummett) ادعا می‌کند که فلسفه زبان، اساسی‌ترین بخش فلسفه است؛ «بخشی از موضوعی است که زیربنای همه چیز است.» (Dummett, 1975: 441).
به گفته دامت: «بدون درک زبان، ما جهان را درک نمی‌کنیم. درک معنا مقدم بر تعیین حقیقت است.»

علاوه بر این، برای دامت، فلسفه زبان کاوش در ساختار پنهان زبان طبیعی است (Capaldi, 1993: 71).

«کارناپ، عقیده داشت که باید ابهام‌ها و ناسازگاری‌های زبان روزمره برای رسیدن به نظری روشن باید اصلاح گردد و مشخص شود که چه چیزی را می‌توان به بیان آورد و چه چیزی را نمی‌توان.» (کریچلی، ۱۳۸۶: ۱۴۶).

۲-۲. ارتباط بین معنا و کاربرد

معناشناسی (Semantics) یک برنامه تحقیقاتی میان رشته‌ای، بین فیلسوفان و زبان‌شناسان است که به نفع اهداف فلسفی استفاده می‌کنند. هدف «معناشناسی زبان طبیعی» (Natural-Language Semantics) ساختن مدلی پردازشی، از چگونگی ترکیب معانی اصطلاحات پیچیده به عنوان عملکرد واحدهای زبانی و معانی اجزای آنها بود (Harris, 2021: 72). که مدیون دامت است، که استدلال می‌کرد که هدف نظریه معنا این است که هم بگوید «گوینده چه می‌داند، و هم اینکه دانش او چگونه آشکار می‌شود.» (Dummett, 1975: 128). دامت استدلال کرد از آنجایی که دانش ما از زبان ضمنی است، درک اینکه گوینده چگونه دانش خود را از طریق زبان نشان می‌دهد، درک نحوه استفاده از زبان است (Ibid, 135).
ویتگنشتاین متاخر عقیده داشت ما برای برداشت درست از یک عبارت، نیازمند تبیین

اکنان نجی نقش فلسفہ تحلیلی زبان در فرج کج نمی؛ ۵۷

معنای آن هستیم، تا بتوانیم عبارت‌های درست را از نادرست تشخیص دهیم. اگر این عبارت‌ها بر طبق تبیین‌های پذیرفته‌شده به کار روند، به درستی به کار رفته‌اند، والا نادرست می‌باشند. **تبیین معنا**، معیاری است برای تشخیص کاربرد درست عبارت. رابطه درونی بین هر قاعده‌ای، مربوط به کاربرد یک عبارت و بسط آن، در اثر عمل کاربرد قاعده یا اصلاح موارد کاربرد نادرست آن، تثبیت می‌شود؛ (یعنی فهم، سوء فهم و عدم فهم) که نشان می‌دهند کدام کاربردها درست و کدام نادرستند. (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۲۲-۲۱) «در واقع، هر امری تا آنجا برای ما معنادار بوده یا مفهوم است که در دل یک بازی و قواعد آن به کار گرفته شود.» (همان، ۹۹-۹۸).

ارنست گلنر (Ernest Gellner) اظهار می‌کند: «معنای واژه معمولاً به طرز بسیار پیچیده مرتبط است با نظامی از مفاهیم یا الفاظ یا اندیشه‌ها و کاملاً عاقلانه است که کسی بگوید خطاست که واژه را، بر خلاف نام، مطابق استعمال آن در نمونه‌ها به کار ببریم. چنین گفته‌ای عاقلانه خواهد بود ولو معنایی جدید برای واژه وضع نکرده باشیم و هنوز آن را به معنای گذشته به کار ببریم.» (مهتا، ۱۳۶۹، ۴۶).

پل گرایس (Paul Grice)، رهیافتی متفاوت به مساله معنا اختیار کرد و بیش از آنکه دلمشغول ساختار صوری و عبارات زبانی باشد به این نکته علاقه‌مند بود که چه چیز بیان را واجد معنا می‌کند. او کوشید تا معانی زبانی را برحسب «نوع خاصی از نیات ارتباطی» (A Special Sort of Communication Intention) تحلیل کند و بر این اساس مدعی شد که معنای زبانی هر اظهار کم و بیش معادل است با محتوای نیت. به این اعتبار برخی از حالات ذهن برای فهم زبان به منزله حالات مبنایی در نظر گرفته می‌شوند. پس حالات ذهنی پیش از زبان باید موجود باشند (پایا، ۱۳۸۲: ۱۳۲-۱۳۱).

هردر (Herder) نیز بر این باور است که تفکر به زبان وابسته است پس معانی و مفاهیم، به هیچ روی مستقل از زبان نیستند. او حالت‌های درونی را در زمره عواملی می‌داند که در شکل دهی به تاریخ سهم دارد، اما دسترسی به آنها سخت است (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۱۸۲-۱۸۱).

۲-۳) معرفت زبان و ساحت کنش‌های اجتماعی

با توجه اینکه شاکله زبان و معنا توسط جامعه شکل می‌گیرد و با عمل مرتبط است پس در هنجارهای تاریخی، اجتماعی، فرهنگی که در حال تکامل هستند بروز داده می‌شوند. از نظر ویتگنشتاین متأخر درک صحیح زبان، شامل ملاحظات زیر است:

زبان تابع رفتار انسان است، پس در اساسی‌ترین حالت خود باید به صورت عملی درک شود و نه نظری و زبان به عنوان شکلی از رفتار اجتماعی انسان محسوب می‌شود. برای درک زبان، توضیح روشنی است از آنچه «ما انجام می‌دهیم». رفتارهای انسان رویدادهایی طبیعی خالص نیستند، بکه رویدادهای نمادین هستند که بر توافقاتی سربسته تکیه دارند. یعنی معنای چنین رویدادهایی، مستقل از چگونگی درک واسطه‌های دخیل در آن رویدادها یا درک خود رویداد است. ویتگنشتاین متأخر زبان را با یک بازی مقایسه می‌کند و به ما یادآوری می‌کند که شرکت‌کنندگان در بازی، بازی را تغییر می‌دهند یا به طور دقیقتر، با افزودن تفاسیر جدیدی از قوانین، باعث تکامل بازی می‌شوند. از آنجایی که یک بازی باز است، نمی‌توان آن را به طور قطعی تحلیل کرد، با این حال، می‌توان آن را از نظر تاریخی مورد مطالعه قرار داد و گاهی اوقات از طریق تلاش‌های آگاهانه شرکت‌کنندگانی که در پی اعمال قوانین موروثی تاریخی در شرایط جدید هستند، می‌تواند به تکامل خود ادامه دهد (Capaldi, 1993: 66-67).

«این مبانی معرفت را باید در زندگی عملی و ساحت کنش‌های اجتماعی جست.» (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۱۵۰) «از نظر او این آموزه‌ها، گونه‌ای بازی هستند که قواعد خاص خودشان را دارند و در نهایت همین اشکال زندگی و قواعد خاص هستند که شاکله و هویت افراد جامعه را سامان می‌بخشند.» (همان، ۱۳۲۲).

یکی از رویکردهای ویلفرد سلرز (Wilfrid Sellars) «فرمول‌بندی نظریه کارکردگرایانه از هر دو محتوای زبانی و ذهنی» بود (Formulation of a Functionalist Theory of Both Linguistic and Mental Content). از دیدگاه او، حالات ذهنی هیچ اولویتی بر اعمال گفتاری ندارند و محتوای هر دو باید برحسب نقش عملکردهای کلی که در ادراکات، استنباطها و اعمال یک عامل ایفا می‌کنند تبیین شود. سلرز بر اجتماعی بودن زبان تأکید کرد و گفت:

«همانطور که ویتگنشتاین تأکید کرده است، جامعه زبانی به عنوان یک کل خود تداوم یافته است که حداقل واحدی است که از نظر آن فعالیت مفهومی را می‌توان درک کرد.» (Sellars, 1954: 512). «برای سلرز، این منجر به استفاده از زبان و به طور کلی روی آوردن به زبان می‌شود. شکلی از «رفتار مطابق با عرف» (norm-conforming) behavior فعالیتی که حرکات آن مطابق قوانین اجتماعی است.» (Ibid, 204).

۲-۴. ارتباط بین حقیقت و کاربرد (نظریه‌های صدق)

«به باور ویتگنشتاین متقدم، ملاک معناداری، تطابق است. بدین معنا که قضیه، تصویری از امر واقع است. میان این دو یعنی امر واقع و تصویر یا به تعبیر دیگر، تصویر و آنچه که به تصور درآمده، نقاط مشترکی است که زمینه‌ساز این تطابق هستند. بی‌معنایی قضیه، چیزی جز فقدان یا نقصان این عناصر مشترک نخواهد بود. فعلیت و تحقق و عدم آن نیز مناط صدق و کذب قضایا هستند؛ چراکه گزاره صادق در جهان، تحقق عینی یافته و قضیه کاذب، فعلیتی ندارد؛ پس اندیشه و زبان دارای مرزها و قلمروهایی می‌باشند که همانا زبان و جهان است؛ لذا اندیشه یا به تعبیری قضیه، در حکم تصویرگر و دارای شأن واقع‌نمایی است و در غیر این صورت فاقد معنا.» (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۵۶-۵۵).

ویتگنشتاین متاخر در کتاب پژوهش‌های فلسفی در مورد پرسش از حقیقت گفت:

«نمی‌دانم. اما ببینید لفظ حقیقت در زبان مردم به چه وجوهی بکار می‌رود. وقتی درست متوجه شدید که در تداول، حقیقت به چه مفهوم استعمال می‌شود، خواهید فهمید که حقیقت چیست.» (مهتا، ۱۳۶۹: ۴). «وقتی فیلسوفان که از قدیمی‌ترین ایام نگهبان گنجینه فرزاندگی بوده‌اند، میدان را ترک گویند و به بحث‌های لفظی سرگرم شوند، مردم نمی‌دانند به کجا روی بیاورند و راه برای شیادان و شعبده‌بازان هموار می‌شود.» (همان).

بحث «محتوای گزاره‌ای» (Propositional Content) نیز از موضوعاتی است که با فرگه و راسل شروع شد و بیشتر فیلسوفان نقش‌هایی برای گزاره‌ها اتخاذ کردند، به این صورت که آن‌ها موجودیتی انتزاعی دارند که مستقل از فعالیت‌های انسانی است و حاوی جملات خبری و باورها و سایر رویکردهای گزاره هستند.

شرایط صدق دارند و حاملان اصلی صدق و کذب هستند و آنها را می‌توان از گویندگان به شنوندگان منتقل کرد (Harris, 2021: 81).

فلسفه تحلیلی زاده قرن بیستم و صدای روشنفکر است و این اعتقاد که علم، حقیقت همه چیز است و برنامه‌ای عملی را بر اساس این محتوا رواج می‌دهد که همه مشکلات انسانی را از طریق فناوری اجتماعی، علمی می‌توان حل کرد (Capaldi, 1993: 45).

کارل پوپر (Karl Popper) می‌گوید:

«آنگونه که من فلسفه را می‌فهمم، این رشته هیچ‌گاه نباید و در واقع هیچ‌گاه نمی‌تواند با علوم تجربی قطع رابطه کند. از نظر تاریخی همه علوم غربی، نتیجه و محصول گمانه‌زنی‌های فیلسوفانه یونانیان درباره کیهان و نظم کیهانی بوده است، مشخص ساختن جایگاه ما در عالم و مسأله معرفت ما نسبت به جهان بوده و بررسی و کاوش نقادانه در یافته‌ها و روش‌های علوم است که همچنان مشخصه اصلی کاوش فلسفی به شمار می‌آید، حتی پس از آن که علوم از فلسفه جدا شده‌اند.» (پایا، ۱۳۸۲: ۲۳۶).

آنها به دنبال توضیح چگونگی تغییرات و تحولات پدیده‌های طبیعی و پی بردن به عملکرد جهان بوده‌اند و اکثراً توجه چندانی به رابطه علی و معلولی پدیده‌های طبیعی، صرف نظر از درستی و یا نادرستی نمی‌کردند. اما کشف قوانین علمی، دستاوردهای بزرگی به همراه آورد؛ بر این اساس که توجه به علت و معلول راستین و یافتن رابطه دقیق در هر مسئله‌ای توانست به کشف و تولید علم بیانجامد و پاسخ صحیح یافته شود و پایان‌بخش رنج‌ها و برطرف‌کننده نیازهای بشر باشد.

«هر زمان که نتوانیم رابطه علت و معلول را بیابیم، ناگزیریم تا دلایل زیادی را برشماریم، که این کار از نظر علم ریاضی، معادله مورد نظر را به معادله‌ای غیرقابل حل بدل می‌نماید؛ چرا که نتیجه کلی‌گویی و تفسیرهایی است که راه به جایی نمی‌برند.» (دژاکام، ۱۳۹۷: ۱۳-۱۰).

راسل اعتقاد داشت اصل معرفت‌شناختی بنیادین، در تحلیل گزاره‌های حاوی وصف‌ها این است که هر گزاره‌ای که بتوانیم بفهمیم باید کاملاً مرکب از اجزایی باشد که با آنها آشناییم. (استرول، ۱۳۹۹: ۸۲) او استدلال می‌کند که بیان کردن عبارات در واقع دامنه گزاره را در برمی‌گیرد و متغیرهای پنهانی را که به نظر می‌رسد در موقعیت‌های استدلالی جای گرفته، محدود می‌سازد. بنابراین، راسل لایه‌ای از ساختار دستوری فرم منطقی را فرض می‌گیرد که زیربنای ساختار سطحی جملات است و باید از طریق تجزیه و تحلیل آشکار شود تا متوجه شکل‌گیری محتوای ساختار آن شویم. (Harris, 2021: 74-75). راسل استدلال می‌کند که بسیاری از عبارات ظاهراً بدون ساختار دستور زبان، از جمله اکثر نام‌های خاص،

۶۱ امکان نجی نقش فلسفہ تحلیلی زبان در فرج کج نمی؛

باید به عنوان توصیف‌های معلوم مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند.» (Russell, 1911: 114). نظریه‌های توصیفات و نام‌های خاص راسل نقشی محوری در نظریه دانش تجربی او بازی کرد، که در پی این بود تا نشان دهد، چگونه می‌توانیم به دنیای بیرونی، فراتر از آنچه در حس داده می‌شود، دانش داشته باشیم. طبق نظر راسل (محتویات افکار ما همه چیزهایی هستند که مستقیماً با آنها آشنا هستیم؛ داده‌های حسی، کیفیت‌های محسوس، مانند رنگ‌ها و اشکال، و شاید خودمان). موجودات دیگری که درباره آنها فکر می‌کنیم و صحبت می‌کنیم «ساختارهای منطقی» خارج از چیزهای آشنای ما هستند. یعنی وقتی جمله‌ای را می‌یابیم که حاوی عبارتی است که مدعی اشاره به چیزی است که در ادراک ارائه نشده، باید از نظریه توصیفات قطعی راسل برای تجزیه و تحلیل آن استفاده کنیم. این رویه معمولاً باید چندین بار تکرار شود و بیشتر جملات را به جملات بسیار پیچیده در رابطه با محتوای حسی تبدیل می‌کند. به طور کلی، نام‌ها و توصیفات نقش بزرگی در فلسفه زبان داشته و فرگه و راسل همیشه بر این بحث‌ها تأکید داشتند.

«نظریه‌های صدق» (Theories of Truth) و «نتیجه منطقی» (Logical Consequence) آلفرد تارسکی (Alfred Tarski) هر دو تأثیر پایداری داشته‌اند. این نظریه صدق دستور العملی برای تطبیق شرایط صدق به جملات در یک زبان موضوعی رسمی با قدرت بیان محدود، با استفاده از یک نظریه بدیهی بیان شده در یک فرازبان رسمی و با قدرت بیان بیشتر است. این رویه در اکثر نظریه‌های معنایی زبان طبیعی دیویدسون به‌ویژه، نظریه‌های معنایی که با بدیهیات شروع می‌شوند قابل مشاهده است، که معانی را به عبارات ابتدایی در یک زبان موضوعی اختصاص داده و قضایایی را ایجاد می‌کنند که شرایط صدق را به جملات زبان موضوعی اختصاص داده و در یک فرازبان غنی شده به صورت نمادین ارائه می‌شوند (Harris, 2021: 75-76).

«شلیک» (Moritz Schlick) در مقدمه مشهورش در نخستین شماره نشریه شناخت با عنوان «نقطه تحول اساسی در فلسفه» نوشت: فلسفه جملات را روشن و واضح می‌سازد، و علم آنها را مورد تأیید تجربی قرار می‌دهد. ما در علم با صدق و حقیقت جملات سروکار داریم، اما در اولی با این نکته که آنها واقعا به چه معنا هستند.» (پایا، ۱۳۸۲: ۲۵).

کارل پوپر در مقاله فلسفه از دید من می‌گوید: من به فلسفه به عنوان تلاش برای روشن کردن مفاهیم یا واژه‌ها نظر نمی‌کنم. مفاهیم یا واژه‌ها صرفاً در خدمت زبان توصیفی و استدلالی آدمی قرار دارند. هدف ما به جای تحلیل معنا باید جستجو برای دست یافتن به حقایق باشد. همه مردان و زنان فیلسوف هستند. حتی اگر خود آگاه نباشند. واجد پیشداوریهای فلسفی هستند که آنان صحتشان را بدون استدلال، از مجرای محیط فکری یا سنت جلب کرده‌اند که تنها اندکی آگاهانه اختیار شده‌اند و اغلب آنها از روی تعصب پذیرفته شده‌اند، بدون بررسی نقادانه. همین باورهای متعصبانه اهمیت زیادی برای فعالیت‌های عملی مردمان داشته است. همین نیاز به بررسی نقادانه، دفاعی از وجود فلسفه حرفه‌ای به شمار می‌آید. این نظریه‌ها نقطه شروع ناامن همه علوم و فلسفه‌ها محسوب می‌شوند. همه فلسفه‌ها می‌باید از دیدگاه‌های غالباً خطرناک «عقل عرفی نقادی نشده» (Uncritical Commonsense) آغاز شوند. هدف فلسفه می‌باید دستیابی به روشنگری باشد: دستیابی به دیدگاهی که به حقیقت نزدیک‌تر است؛ و تأثیر مهلک کمتری بر زندگی مردم دارد (همان، ۲۲۸-۲۲۵).

«آستن (John Austin)، اعتقاد دارد برخی از تمایزهای جای گرفته در زبان معمولی ممکن است از خرافه یا نادانی ناشی شوند و از این حیث نارسا باشند.» (استرول، ۱۳۹۹: ۲۶۵-۲۶۴).

حتی پل ریکور (Paul Ricoeur)، فیلسوف زبان قاره‌ای در مورد نقطه مشترک خود با فیلسوفان تحلیلی می‌گوید: «این نکته بسیار مهمی است که ما حقوق زبان متعارف را، آنجا که ارتباط تجربه‌ها بیشترین اهمیت را دارد، حفظ کنیم. اما انتقاد من از فلسفه زبان روزمره این است که این حقیقت را در نظر نمی‌گیرد که زبان، خود جایگاه پیش‌داوری و تعصب‌هاست. از این رو، ما نیازمند ساحت سوم زبان هستیم، ساحتی نقادانه و آفریننده، که به سوی پژوهش علمی و نیز ارتباط متعارف و هرروزه جهت‌گیری نداشته باشد.» (ریکور، ۱۳۷۸: ۱۰۸).

«زبان بخشی از معرفت ماست که ترجمه‌پذیر است. متن اصلی و آنچه ترجمه‌ناپذیر است، ناگفته یا نیم‌گفته می‌ماند. ساخت و صورت زبان مانند منطق، به ما به ارث می‌رسد. ظاهراً ما در تعقل و تمطق آزادیم، ولی باطناً قالب‌ها و انگاره‌های مفهوم‌اندیشی و مقوله‌اندیشی و همگانی‌اندیشی ما را از اندیشه اصیل فردی، از یگانگی‌اندیشی بازمی‌دارد. زبان، چنان که ویتگنشتاین متقدم در بعضی از بخش‌های

اکنان نجی نقش فلسفہ تحلیلی زبان در فرج کج نمی؛ ۶۳

رساله منطقی، فلسفی معروفش گفت و سپس از آن باز آمد، تصویر یا تصاویر موقعیت‌ها و واقعیت‌های جهان نیست. زبان تصویرگر نیست، خود تصویر است. زبان جویبار است، اما سرچشمه جای دیگر است. وقتی که به سراغ سرچشمه می‌رویم، آن خاموشی روشن و تاریک، که بخود و نابخود است، قشری از الفاظ را به ما می‌بخشد و خود از ما می‌گریزد و ما همواره خود را با الفاظ سرگرم می‌داریم. همواره شکار معناهای پیش از لفظ، نامیسر است: پوستین در دست می‌ماند و آن پریزاد می‌گریزد. زبان همانا همه معانی نیست. همه معانی همانا همه مفاهیم نیست. همه معانی، همانا از حد زبان مفهومی و مفاهیم زبانی فراتر است و فراتر خواهد ماند: راز این پرده نهان است و نهان خواهد ماند (حافظ).» (خرمشاهی، ۱۳۹۸: ۷۰-۶۹).

۳. بررسی نقطه تلاقی فلسفه تحلیلی و معضل سوء مصرف مواد مخدر

آیا اعتیاد جایگزینی مزمن است یا مسمومیت مزمن؟ محققى که مصرف کننده مواد مخدر بود، بارها زیر نظر پزشکان اقدام به ترک‌های نافرجام نمود و به این نتیجه رسید که به علت تأثیرات تخریبی مواد افیونی بر ساختار جسم، ترک اعتیاد در مدت کوتاه امکان‌پذیر نمی‌باشد. وی با فرض اینکه سیستم‌های تولیدکننده مواد شبه افیونی جسم باید مجدداً راه‌اندازی گردند، اقدام به کاهش مصرفی خود به صورت تدریجی نمود و در طی مدت ۱۱ ماه آن را به صفر رسانید تا به آرامی، جسم فرصت بازسازی خود را داشته باشد. با این روش؛ کار با موفقیت به پایان رسید (دژاکام، ۱۳۹۷: ۱۶-۱۵). او با تغییر دیدگاه و ارائه تعریفی نو از اعتیاد که؛ اعتیاد «جایگزینی مزمن» می‌باشد، نه «مسمومیت مزمن» به رهیافت‌های جدیدی در زمینه درمان مصرف مواد مخدر راه یافت و افراد زیادی را به به درمان قطعی رسانید (همان، ۸۶).

در این بخش بر مبنای مطالبی که پیش از این به آن اشاره شد، ظرفیت‌های فلسفه تحلیلی و ارتباط آن با محور نوشتار، یعنی سوء مصرف مواد مخدر، بررسی خواهد شد. اما ابتدا سه شیوه گزینشی از فهم در زبان را، که باید بین آنها تفکیک قائل شد، بررسی می‌کنیم:

«حذف (Elimination)، کاوش (Exploration)، و تبیین (Explication)» (Capaldi, 1993: 54)

حذف: هنگامی که ما از دیدگاه حذفی پژوهش می‌کنیم، به طور آشکار ایده‌های جدید، جایگزین ایده‌های قدیمی می‌شوند. «تقلیل‌گرایی» (Reductionism) نوعی حذف

است. حذف بیشتر مشخصه علوم تجربی و تفکر تکنولوژیک است. به عنوان مثال می‌توان به دیدگاه زمین مرکزی بطلمیوس و جایگزینی آن با خورشید مرکزی کوپرنیک اشاره شود. حذف، شکلی از تفکر فناورانه است. بدین صورت که اگر قبلاً در چارچوبی خاص به توافق رسیده باشیم، به نظر منطقی می‌رسد که قضاوت شود، نظریه جدید بهتر از نظریه قبلی است. در *راسل اولیه*، پوزیتیویسم و حلقه وین، این خوشبینی را می‌بینیم که چگونه علم موفق به حذف خرافات شده و چگونه فلسفه، ناظر دوره گذار به یک جهان بینی کاملاً علمی شده است. مشکل حذف این است که باید معیار مستقلی وجود داشته باشد که بتوانیم بر اساس آن حذفی را انجام دهیم که موفق‌آمیز باشد. بنابراین، برای اینکه تصمیم بگیریم چه زمانی یک نظریه با موفقیت نظریه دیگری را حذف کرده است، می‌توانیم به خود علم نگاه کنیم (Ibid, 55). لذا با شرحی که نسبت به مواد مخدر و ظرفیت‌های فلسفه تحلیلی صورت گرفت، به نظر منطقی می‌رسد که تعاریف و اصطلاحات غلطی که تاکنون مورد استفاده قرار گرفته است حذف گردد و با توجه به ساختار پنهان زبان و ابهامات ناشی از زبان طبیعی و ارتباط بین معنا و کاربرد و ساحت کنش‌های اجتماعی و ارتباط بین حقیقت و کاربرد، تعاریف واقعی و راهگشا جایگزین آن گردد.

اکتشاف: در اکتشاف، ما با درک معمولی خود از چگونگی کار کردن امور شروع می‌کنیم و سپس به حدس و گمان در مورد آنچه ممکن است در پشت این کارها باشد ادامه می‌دهیم. با گذشت زمان، درک عادی خود را تغییر خواهیم داد. درک جدید نسبت به درک قدیمی تکامل نمی‌یابد یا تفصیلی نمی‌شود، مگر به ساختارهای زیربنایی جایگزین آن متوسل شود (Ibid, 56). شکست‌های فراوان در درمان سوء مصرف مواد مخدر نشان دهنده حدس و گمان‌های اشتباهی است که تاکنون در شناخت و مواجهه با این حوزه رخ داده است. لذا نیازمند تغییر درک عمیق نسبت به این امور هستیم تا ساختار جدیدی در این حوزه بنا کنیم.

تبیین: در تبیین، سعی می‌کنیم آنچه را که به طور معمول بدیهی تلقی می‌شود روشن کنیم، یعنی درک معمولی از شیوه‌ها، به امید استخراج مجموعه هنجارها از رویه قبلی که می‌توانند به طور تاملی استفاده شوند. ما درک معمولی خود را جایگزین نمی‌کنیم، بلکه

آن را به روشی جدیدتر و بهتر می‌شناسیم (Ibid, 54-56).

۳-۱. معضل سوء مصرف موادمخدر؛ تجزیه ساختار پنهان زبان و رفع ابهامات ناشی از زبان طبیعی

امروزه در حوزه سوء مصرف مواد مخدر، به دلیل ابهام‌های ناشی از زبان طبیعی که در ویتگنشتاین متأخر در بحث فلسفه زبان معمولی به آن اشاره شده است، باید بینیم که واژه‌های این حوزه در جریان زندگی ما چگونه عمل می‌کنند. معمایی که به دلیل کج‌تابی زبان پدید آمده و راه حل، رفع کج‌تابی و حل معماست. زیرا ما امروز شاهد نظرات مبهم و روش‌های غلطی هستیم که در تمامی اقشار جامعه، از پزشکان و کلینیک‌های سم‌زدایی (URD و UROD) گرفته، تا شلاق درمانی، کتک درمانی، انرژی درمانی، مدیتیشن، هیپنوتیزم و عطاری، که همه در حال انجام می‌باشند. این مسائل باعث صدمات جبران‌ناپذیری به بیماران شده و حتی بعضی بیماران نیز در طی این درمانها جان داده‌اند.

«ناآگاهی از مبانی روانی و ژنتیکی اعتیاد، مهمترین معضل تمام روش‌های درمانی مورد تایید FDA^۱ برای اعتیاد است.» (Dezhakam et al, 2023: 3).

بنابراین، پیرو اظهارات ویتگنشتاین و فریدریش وایزمن، در جهت برون‌رفت از تردیدهایی که در اعمال و فعالیت‌های این حوزه وجود دارد، ما به تفسیر و تحلیل نیاز داریم. برای تحلیل این مقوله اول باید اجزا و مفاهیم بسیط سوء مصرف مواد مخدر، تجزیه و به درستی مفهوم گردد تا به تبیین درستی از معنای کلمات بنیادین نائل شده و قادر به درک قضایای کلی‌تر آن شویم.

طبق فرمول پیشنهادی جی.ئی. مور برای تحلیل معنای مفاهیم، باید درک کنیم اجزاء تشکیل‌دهنده مفاهیم مرتبط به مخدر و معنای آنچه هستند؟ آنچه به همراه معنای مواد مخدر و سوء مصرف در ذهن شخص به وجود می‌آید چیست و چگونه این مفهوم به مفاهیم دیگر مرتبط می‌شود؟ بر مبنای پیش‌فرضهای فلسفی مور، آیا نتیجه درمان با آنچه در حوزه مواد مخدر و اعتیاد فهم گردیده، پیش‌فرض آن است، یا نقیض آن! با روش مورد

۱. سازمان غذا و دارو ایالات متحده آمریکا

استفاده مور آنچه از درمان اعتیاد تحلیل می‌گردد، نتیجه ساختاری است که در پس کلمات و واژگان مخفی است و بدان معنا می‌بخشد. این برملا کردن چیزی است که در غیر این صورت مخفی می‌ماند.

طبق نظر مایکل دامت که ادعا می‌کند، فلسفه زبان، زیربنای همه چیز است و درک معنا مقدم بر تعیین حقیقت است، می‌توانیم از ساختار پنهان زبان طبیعی مرسوم در پدیده سوء مصرف مواد مخدر عبور کنیم؟ همچنین ضرورت دارد، ابهام‌ها و ناسازگاری‌های زبان روزمره در این حوزه را برای رسیدن به نظری روشن اصلاح کرده و مشخص کنیم چه چیزی را می‌توان به بیان آورد و چه چیزی را نمی‌توان! زیرا تاکنون استفاده از شیوه‌های عادی گفتار (مرسوم)، نتیجه‌ای جز سرگردانی نداشته و برملا کردن هیأت زبانی / منطقی و ساختار واقعی مفهومی در پدیده سوء مصرف مواد مخدر، مطرح نبوده است.

۲-۳. معضل سوء مصرف مواد مخدر؛ ارتباط بین معنا و کاربرد

طبق استدلال دامت پیرامون ضمنی بودن دانش ما از زبان، درک اینکه مخاطب چگونه دانش و استدلال خود را از مواد مخدر و سوء مصرف، از طریق زبان نشان می‌دهد، درک نحوه استفاده از زبان است. همچنین عمومیت معنای مواد مخدر و سوء مصرف آن، به‌طور انکار ناپذیری با ویژگی‌های قابل مشاهده کاربرد زبانی در این حوزه گره خورده است. نتیجه این است که فهم آن به‌طور کامل با شیوه‌ای که گوینده آن را به کار می‌گیرد، آشکار می‌شود. از آنجایی که کاربردها و شیوه‌های به کار گرفته شده منتج به راه‌های بی‌نتیجه شده است، آشکار می‌گردد که مفاهیم و تعبیر این حوزه به درستی درک نشده است، لذا بر تبیین این مسأله که **اعتیاد درمان ندارد**، می‌توان به وضوح به مسأله سوءفهمی که ویتگنشتاین به آن اشاره کرده، رسید و در نتیجه با اصلاح کاربردهای نادرست مفاهیم مربوط به مواد مخدر و سوء مصرف آن به روابط درونی آن قواعد و ساختار دست یافت. علاقه‌مندی گرایس به این نکته که معنای زبانی هر اظهار کم و بیش معادل است با محتوای نیت، دلیل دیگری است بر عدم تطابق معنای زبانی و محتوای نیت در مقوله اعتیاد.

امکان نجی نقش فلسفه تحلیلی زبان در فرج کج نمی؛ ۶۷

هردر نیز، اعتقاد داشت تفکر امری زبانمند است و معانی به هیچ روی مستقل از زبان نیستند و این کاربرد واژه‌ها یا مفاهیم است که معنا را سبب می‌شود. او تمرکز بر حالت‌های درونی را در زمره عواملی می‌داند که در شکل دهی به تاریخ سهم دارد و تأمل در حالت‌های درونی به افزایش خودشناسی و حصول درک بالاتر از خود، منتهی می‌گردد، لذا تأمل در مسأله سوء مصرف مواد مخدر در زمره مواردی است که ضرورت دارد در چارچوب عرف و قواعد حاکم بر فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها فهم شده و در چارچوب‌های زبانی مرتبط با فرهنگ‌های خاص مورد ملاحظه واقع شود. بدین معنا که در چارچوب پلوریسم فرهنگی هدر، مقوله سوء مصرف مواد مخدر، امکان باز تعریف دارد، تا در نسبت با مناسبات میان فرهنگی، رهیافت بدیع و موثری داشته باشد.

۳-۳. معضل سوء مصرف مواد مخدر؛ معرفت زبان و ساحت کنش‌های اجتماعی

مسائل مطرح نزد اندیشمندان حوزه تحلیلی، مبانی معرفت ما را نسبت به اعتیاد نشان می‌دهد و به قول ویتگنشتاین متاخر «این مبانی معرفت را باید در زندگی عملی و ساحت کنش‌های اجتماعی جست.» (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۱۵۰).

شاکله زبانی و معنایی مواد مخدر و سوء مصرف توسط جامعه شکل می‌گیرد و با عمل مرتبط است پس در متن هنجارهای تاریخی، اجتماعی، فرهنگی است که تکامل پیدا می‌کند. چون شاهد هستیم که درک جامعه پزشکی و متخصص از واژگان مواد مخدر نیاز به بازنگری دارد و جهان پزشکی با کلی‌گویی مبهمی به اعتیاد اشاره دارد. البته آن را به عنوان نوعی بیماری پذیرفته است اما هرگز نتوانسته که ماهیت آن را مشخص کند (دژاکام، ۱۳۹۷: ۱۸۳). تا بدانجا که مدرن‌ترین مراکز درمان اعتیاد دنیا اعلام کرده‌اند که اعتیاد درمان ندارد یا از تعاریف غلطی مانند اعتیاد «مسمومیت مزمن» می‌باشد استفاده می‌کنند و وقتی عنوان «سم» به میان می‌آید، غالباً به دنبال سم زدایی می‌روند و کلاً راه را به خطا می‌روند در حالی که مواد مخدر سم نیست و سم بودن امری نسبی است (همان، ۷۴).

رفتارهای انسان، رویدادهای نمادین هستند که بر توافقاتی سربسته تکیه دارند. ویتگنشتاین متاخر زبان را با بازی مقایسه می‌کند که شرکت کنندگان در آن، بازی را تغییر

می‌دهند یا به طور دقیقتر، با افزودن تفاسیر جدیدی از قوانین، باعث تکامل بازی می‌شوند. لذا می‌توان به عنوان شرکت‌کنندگانی که در پی اعمال قوانین موروثی تاریخی در شرایط جدید هستند، عصر تاریخی حاضر خود را مورد مطالعه قرار دهیم و آگاهانه تلاش می‌کنیم تا فهم به تکامل خود ادامه دهد. لذا این مبانی معرفت را باید وارد زندگی عملی و ساحت کنش‌های اجتماعی نمود. زیرا به قول ویتگنشتاین از نظر او این آموزه‌ها، شاکله و هویت افراد جامعه را سامان می‌بخشند.

در مقام استخدام دیدگاه سلرز و در بسط دیدگاه اجتماعی بودن زبان، اگر حالات ذهنی و گفتار ما نسبت به مواد مخدر و سوء مصرف، دارای هیچ اولویتی بر عملکرد ما نیست، پس این تناقض نشان‌دهنده حالات ذهنی غلط و عملکرد اجتماعی اشتباه است.

۳-۴. معضل سوء مصرف مواد مخدر و ارتباط بین حقیقت و کاربرد (نظریه‌های صدق)

مطابق رهیافت ویتگنشتاین متاخر، امروزه اهم وظیفه فلسفه، شناخت انسان و کمک به زیست اوست. لذا برای نجات انسان از بحران اعتیاد، باید حقیقت اعتیاد را شناسایی کنیم و تبیین زبانی معضل سوء مصرف مواد مخدر مورد مطالعه قرار دهیم. این نکته باید در نظر گرفته شود که بین توصیف کلی مسائل، با علم داشتن نسبت به آنها تفاوت وجود دارد، لذا برای کشف واقعیت علمی آن باید رابطه علی و معلولی قضیه سوء مصرف مواد مخدر توجه شود. بنابراین، نیاز داریم تا با بررسی معنا و مفهوم تعاریف حقیقی، این معضل را مهار نماییم. «زیرا تعاریف غلط و تشخیص‌های نادرست ما را به جواب‌های متعددی می‌رساند که هیچ کدام جواب معادله ما نمی‌باشد.» (همان، ۱۲). طبق نظریه‌های صدق تارسکی برای تطبیق شرایط صدق جملات حوزه سوء مصرف مواد مخدر، باید از بدیهیات این حوزه شروع به کار کرد تا معانی این حوزه را به عبارات ابتدایی در زبان موضوعی سوء مصرف مواد مخدر اختصاص داد و قضایایی را ایجاد کرد که شرایط صدق را در عبارات مرتبط با زبان موضوعی سوء مصرف مواد مخدر داشته باشند. آیا آن تطابقی که به باور ویتگنشتاین متقدم، ملاک معناداری است در حوزه درمان اعتیاد شکل گرفته است؟ ما به

امکان نخبی نقش فلسفه تحلیلی زبان در فرج کج نمی؛ ۶۹

دنبال تصویری از امر واقع هستیم و آنچه امروز در جهان مشاهده می‌کنیم نشان دهنده عدم تطابق تصویر درمان سوء مصرف و بی‌معنایی قضیه است که دلیل آن چیزی جز فقدان یا نقصان این عناصر مشترک نخواهد بود. اگر آن باوری که تا به امروز از اعتیاد در جهان وجود دارد، گزاره‌ای صادق بود، می‌توانست به فعلیت و تحقق درآید، اما عدم موفقیت آن شاهدهی بر معضل زبانی است که شأن واقع‌نمایی ندارد.

یکی از ابعاد فکری پوزیتیویست‌ها، تمایز گذاشتن بین گزاره‌های تحلیلی و تالیفی بود. گزاره‌های تالیفی، گزاره‌های حوزه علوم تجربی بود که به قول ویتگنشتاین متقدم جزو امور گفتنی است و او به عرصه عمل و تجربه اهمیت بسیار زیادی داد و شاید بتوان مسئله سوء مصرف و مواد مخدر را جزو عرصه عمل و تجربه‌ای دانست که از نظر او عرصه تجربه و معناداری است و ظرفیت ویتگنشتاین متقدم می‌تواند به حل این مسئله کمک نماید.

«زیرا تنها این امور تجربی هستند که مشمول صدق و کذب، قرار می‌گیرند که همان دایره تجربه و علوم طبیعی است.» (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۵۹-۵۸).

همچنین طبق نظریه راسل در مورد فرض گرفتن لایه‌ای از ساختار دستوری فرم منطقی مربوط به مواد مخدر و سوء مصرف آن، که زیربنای ساختار سطحی جملات است، باید از طریق تجزیه و تحلیل آشکار شود تا متوجه شکل‌گیری محتوای ساختار آن شویم. همچنین بسیاری از عبارات ظاهراً بدون ساختار دستور زبان، از جمله اکثر نام‌های خاص مثل اسامی مرتبط با مواد مخدر، باید به عنوان توصیف‌های معلوم مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند تا ماهیت واقعی آنها مشخص گردد. نظریه‌های توصیفات و نام‌های خاص راسل نشان داد که نام‌ها و توصیف‌ها نقش بزرگی در فلسفه زبان داشته‌اند. بنابراین، وقتی در حوزه مواد مخدر و سوء مصرف جمله‌ای را می‌یابیم که حاوی عبارتی است که مدعی اشاره به چیزی است که در ادراک ارائه نشده، باید از نظریه توصیفات قطعی راسل برای تجزیه و تحلیل آن استفاده کنیم.

نتیجه‌گیری

وجود ادعاهای گوناگون و روش‌های مختلف درمانی و برگشت‌های دوباره

مصرف‌کنندگان به مصرف مواد مخدر، نشان‌دهنده ابهام و عدم معرفت نسبت به این حوزه است. کج‌فهمی در درک مفاهیم و عدم ارتباط بین معنا و کاربرد، در کنش‌های اجتماعی قابل مشاهده است. زیرا شاکله زبانی و معنایی که توسط جامعه شکل گرفته با عمل مرتبط است، چنانچه حتی جهان پزشکی نیز با کلی‌گویی مبهمی به اعتیاد اشاره دارد. لذا می‌توان با استناد به بدیهیات و معانی زبان موضوعی سوء مصرف مواد مخدر، امر واقع به تصویر کشید که گواهی بر عدم تطابق واقعیت تصویر درمان سوء مصرف و بی‌معنایی قضیه است. اگر آن باوری که تا به امروز از اعتیاد در جهان وجود دارد، گزاره‌ای صادق بود، می‌توانست به فعلیت درآید، اما عدم تحقق آن شاهدهی بر معضل زبانی است که شأن واقع‌نمایی آن مغفول مانده است. اگر حالات ذهنی و گفتار ما در حوزه مواد مخدر و سوء مصرف آن، دارای هیچ اولویتی بر عملکرد ما نیست، این تناقض نشان‌دهنده حالات ذهنی غلط و عملکرد اجتماعی اشتباه است. لذا بهره‌مندی از ظرفیت فلسفه زبان در شناخت انسان و کمک به زیست او، ضروری می‌نماید. در واقع با استخدام روش‌شناسی، رهیافت و سویه فکری فیلسوفان تحلیلی زبان، می‌توان به مبانی معرفتی جدیدی از کلیدواژگان مرتبط با سوء مصرف مواد مخدر رسید و امیدوار بود که جامعه علمی را در آستانه تفسیری نواز مواجهه با این معضل و رفع آن قرار می‌دهد.

منابع

- استرول، اورام. (۱۳۹۹). *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*. ترجمه، ف. فاطمی، چاپ هفتم، تهران، نشر مرکز.
- آیر، آلفرد جولز. (۱۳۹۸). *زبان، حقیقت و منطق*. ترجمه، م. بزرگمهر، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه صنعتی آریامهر.
- پایا، علی. (۱۳۸۲). *فلسفه تحلیلی*. چاپ اول، تهران، انتشارات طرح نو.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۹۸). *پوزیتیویسم منطقی؛ رهیافتی انتقادی*. چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- دژاکام، حسین. (۱۳۹۷). *چهارده مقاله؛ صورت مسئله اعتیاد و درمان آن*. چاپ سوم، تهران، انتشارات دژاکام.
- رعایت جهرمی، محمد. (۱۳۹۱). *فلسفه زبان قاره‌ای و فرهنگی*. چاپ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ریکور، پل. (۱۳۷۸). *زندگی در دنیای متن*. چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- کریچلی، سایمون. (۱۳۸۶). *فلسفه قاره‌ای*. ترجمه، خ. دیهیمی چاپ اول، تهران، نشر ماهی.
- مهتا، ود. (۱۳۶۹). *فیلسوفان و مورخان*. ترجمه، ع. فولادوند، چاپ اول، تهران، انتشارات خوارزمی.
- Audi, Robert. (1999). *Dictionary of philosophy the cambridge*, First published, New York, Cambridge university press.
- Capaldi, Nicholas. (1993). "Analytic philosophy and language", in *Linguistics and Philosophy, The Controversial Interface*, ed. Oxford Pergamon Press, Language & Communication Library series.
- Dezhakam, Hossein, Amin, Shani, Ani, and Arvin Haghighatfard. (2023). *A new taper off treatment of opium dependents can lead to cure the addiction as well as improvement of cognitive functions*, Research Square. www.researchsquare.com/article/rs-2927654/v1
- Dummett, Micheal. (1973). *Frege; Philisophy of Language*, Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press.
- (1978). *Truth and other Enigmas*, Cambridge, Massachusetts, Harvard University Press.
- Harris, Daniel W. (2021). "How the Philosophy of Language Grew Out of Analytic Philosophy", In *Cambridge Handbook of the Philosophy of Languge*, Cambridge University Press.
- Russell, Bertrand. (1910-1911). *Knowledge by Acquaintance and Knowledge by Description*, Aristotelian Society, Oxfoed University Press: Vol. 11, pp. 108-128 www.jstor.org/stable/4543805
- Sellars, Wilfrid. (1954). *Some Reflections on Language Games*, Chicago, The University of Chicago Press.
- (1958). *Philosophical Investigations*, Translated by G.E.M Anscombe, Oxford, Basil Blackwell.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی